

کتاب: فردوس، پاداش جانبازی نوشته: آ. پ. آپاسامی ترجمه: اسفندیار سپهری

فصل هفتم: شناخت خدا و خویشتن

هر گاه انسان خویشتن را می‌شناخت و می‌دانست که چیست، خدا را نیز که انسان به صورت وی آفریده شده می‌شناخت، «چون که آن چه از خدا می‌توان شناخت در ایشان ظاهر است...» (رومیان ۱ : ۱۹). ولی باید دانست که خدا و خویشتن را با معلومات و «عقل این جهان» نمی‌توان شناخت، زیرا مکتب‌های علمی و فلسفی و مرامی فراوان به جای آن که ما را به خدا رهنمون شوند ما را از او روگردان می‌سازند. معلومات ما گاهی ندای خدا را که در درون ماست خاموش می‌سازد و ما را گمراه می‌گرداند. دانش حقیقی که ما را به راستی و حقیقت رهنمون می‌شود تنها با دعا و تعمق حاصل می‌شود، زیرا در این صورت است که هستی ما به یگانه هستی جهان می‌پیوندد و خداوند در خلوت و تنهایی با ما سخن می‌گوید. به زبان دیگر، معلومات این جهان را از راه آموزش و معلومات خدا را به راهنمایی شعور باطنی که در نهاد ما نهفته است می‌توان کسب کرد. برای کسب معلومات روحی باید شعور باطنی و احساسات درونی را، که به تاثیر گناه مرده یا پژمرده شده است، بیدار ساخت. روزی مرد کوری می‌خواست کتاب مقدس خود را که به خط برجسته مخصوص نابینایان نوشته شده بود بخواند؛ ولی چون انگشت او یخ زده بود نمی‌توانست حروف کتاب را لمس کند و بخواند. او کنار آتش نشسته خویشتن را گرم کرد و سپس به آسانی توانست کتاب را بخواند. عینا به همین منوال «آفتاب عدالت» (ملاکی ۴ : ۲) و آتش روح خدا در دل‌های ما اثر کرده ذهن ما را تیز و روشن می‌سازد. با شناخت خویشتن و آفریدگار از تقرب جان‌بخش به او بهره‌مند و متمتع می‌شویم. چون پس از «تولد تازه» به فرزندى خدا درآمدیم، روح خدا با ما سخن می‌گوید و اسرار زندگانی روحانی را بر ما نمایان می‌سازد. وقتی تولد روحی یافتیم، زبان روحانی زبان مادری ما می‌شود و همان گونه که نوزاد زبان مادرش را می‌فهمد ما نیز به مدد همین زبان مادری با خدا هم‌صحبت می‌شویم. زبان جز وسیله‌ای برای تفهیم مقصد به دیگران نیست. ولی یک انسان بالغ نیز چون کودکی مقصد خدا را بدون ادای کلمه‌ای در می‌یابد. به عنوان مثال، اگر بخواهیم معنی کلمه «ایسوار» سانسکریت را به کودکی که زبان مادریش انگلیسی است بیاموزیم، ناگزیریم به او بگوییم «ایسوار» به معنی خداست.

ولی به چه زبانی او قبلا فهمیده است است که «خدا» خداست؟ این را او بدون زبان خاصی و به یاری شعور باطنی خویش دریافته است. همچنان که خورشید را تنها در نور آن می‌توان دید، «آفتاب عدالت» یا «نور جهان» را تنها در پرتو خداوند می‌توان ملاحظه کرد. تنها در پرتو حقیقت خداوند است که انسان می‌تواند خویشتن را بشناسد؛ ولی برای آن محتاج بینایی روحی است، زیرا نابینایان و آنانی که با «دیدگان نابینا» می‌بینند، نمی‌توانند به حقیقت خدا پی ببرند (متی ۱۳ : ۱۳) برای شناخت الوهیت مسیح یا باید به تمام معنی انسان باشیم، زیرا زندگی حیوانی، هر چند هم که کامل باشد، برای این منظور کافی نیست. گناهکاران نمی‌توانند او را بشناسند، و برای شناخت عیسی که «مظهر خدای نادیده است» (کولسیان ۱ : ۱۵) و همچنین شناخت خویشتن که به صورت وی آفریده شده، به «انسان نو» و «خلقت نو» نیازمندیم. گناه ماهیت انسان را دگرگون و تیره ساخته است؛ و با تغییر ماهیت است که انسان

می‌تواند خداوند و رهاننده خویش را بشناسد. در نتیجه گناه، بشر نه تنها مقام و منزلت انسانی خویش را از دست داده، بلکه روحا مرده است. از همین روی است که حضور خدا را که در همه جا است درک نمی‌کند و به مرده‌ای می‌ماند که از احساس و استنشاق هوایی که وی را احاطه کرده ناتوان است. کسانی که روحا مرده‌اند نه می‌توانند خدا را بشناسند، و نه او را به روح و راستی پرستند. آفریدگار در کالبد آدم «روح حیات» دمید (پیدایش ۲ : ۷) و از آن روز انسان موجودی زنده گشت؛ ولی گناه این موجود زنده را کشت و هلاک ساخت. از این روی لازم بود که خداوند بار دیگر در کالبد انسان مرده روح حیات دمد- حیات پایدار و جاودان (یوحنا ۲۰ : ۲۲) انسان ناچار است با توبه و انابت به سوی خدا بازگردد و در حضور وی ماهیت واقعی خویش را دریابد. در غیر این صورت خطر در کمین اوست. یا از موهبت و برکت تقرب به خدا محروم می‌ماند یا پس از آن که به او تقرب جست و از آرامش وی برخوردار گشت، خویشتن را به جای خدا می‌نشانند! برای شناخت خدا و خویشتن، و برای تحصیل حیات واقعی، انسان ناگزیر است خود را انکار کند (لوقا ۹ : ۲۳ و ۲۴) زیرا هر آن کس که تمایلات خود را به خاطر ارضای خدا انکار کند مطلوب خویش را باز خواهد یافت.

در غیر این صورت یعنی هرگاه که انسان تصمیم می‌گیرد با پیروی از تمایلات خویش خویشتن را ارضا کند، هرگز از آرامش روحی برخوردار نخواهد گشت. به زبان دیگر، هر آن کس که خود را انکار کند، به خدا و خویشتن و همه آرزوهایش دست خواهد یافت؛ ولی آن که خود را انکار نکند، به دست خویش خود را هلاک خواهد ساخت. هرگاه که انسان، که به شکل و هیكل خدا آفریده شده، این هیكل را به دست خویش ویران می‌سازد، چون پسر مسروف خویشتن را دست‌خوش شوربختی می‌سازد. کسی که خود را می‌آزارد، خواه و ناخواه به دیگران نیز ازار می‌رساند. و از آن جا که روحا مرده است، نمی‌فهمد که دیگران را نیز می‌آزارد (رجوع شود به رساله اول قرنیتیان ۱۲ : ۱۲ و ۱۳) انسانی که زنده و بیدار است، به جای آن که خود و دیگران را بی‌آزارد، به اصلاح خویش و دیگران همت خواهد گماشت، و بدین سان در زندگی خویش اراده و مقصد خدا را به جای خواهد آورد. در این جهان کسی از درد و رنج برکنار نیست. هر کسی ناگزیر است از دره سایه مرگ بگذرد (مزمور ۲۳ : ۴). ولی مسیحیان راستین که صلیب خویش را به دوش کشیده‌اند، گرچه می‌میرند باز «زنده» می‌شوند، و در روزگار درد و اندوه و زجر و سختی به برگ درخت می‌مانند که در زمستان بر زمین می‌ریزد تا با طراوت بیشتری در بهار بروید و ثابت کند که زنده است (دوم قرنیتیان ۴ : ۸-۱۰، ۶ : ۴-۱۰) آنان گرچه زجر و عذاب کشند، در خدا زنده‌اند. چون «گلف‌ستریم» که مناطق سرد شمالی را گرم می‌کند و جان می‌بخشد، جریان محبت خدا و روح او نیز سرسپردگان وی را همواره کامیاب و سرشار از خشنودی می‌سازد. وقتی مرد خدایی خویشتن را آن گونه که هست بشناسد، تشخیص می‌دهد که هستی خویش را مدیون خداوند است؛ و در این صورت اگر هم در او فضیلتی نسبت به دیگران باشد، مقهور غرور و خودخواهی نمی‌شود. روح انسان که بر تن او برتری دارد، تنها با دماغ که آلت حساس و شایسته تفکر و عمل است، خود را نمایان می‌سازد. به همین نحو، روح خداوند به دست کسانی که تولد تازه یافته و خویشتن را به خدا وقف کرده‌اند مقصد خویش را که نجات دیگران است به انجام می‌رساند. آفتاب عدالت نیز در زندگانی کسانی که خویشتن را به خدا سپرده‌اند تظاهر می‌کند و می‌درخشد.

ولی جای غم و اندوه است که خدمت‌گذاران خدا نیز گاهی چون ماه پرتو خورشید را در دل ظلمانی شب منعکس می‌سازند و حتی گاهی نیز مانع انعکاس این نور می‌شوند. از آن اسف‌انگیزتر این که اینان چون ماه هنگام کسوف از رسیدن اشعه خورشید به زمین جلو

می‌گیرند. چه بسا که ما خادمان خداوند در بین آفتاب عدالت و زمین قرار گرفته جهانیان را در تاریکی فرو می‌بریم. از این روی باید از دعا و نیایش باز نایستیم، زیرا خداوند فرمود: «...اگر نوری که در تو است تاریک باشد، چه ظلمت عظیمی است» (متی ۶ : ۲۳). دیدگان ما که چون نور تن ماست، با وجود ریزی خود بسیاری اشیا بزرگ و کوچک و دور و نزدیک را مشاهده می‌کنند. هرگاه مردمک چشم ما به علتی نابینا شود، آن گاه ظلمت و تیرگی بر وجود ما مستولی خواهد گشت. پس باید بکوشیم که نور الهی در ما تیره نشود. (متی ۵ : ۱۶) بلکه: «در برابر مردم بدرخش، تا آنان با دیدن اعمال شما پدر شما را که در آسمان است تجلیل کنند.» همچنین ما باید چون غواصی باشیم که هنگام فرو رفتن در آب دریا برای صید مروارید یا نفس خود را می‌گیرد یا با لوله‌ای که به هوای صاف و تازه متصل است تنفس می‌کند. به همین منوال، ما نیز باید در این جهان، اما، «نه از آن جهان» باشیم. به گفته پولس رسول، باید «برای جهان مرده» و «برای خداوند زنده» باشیم. ما می‌توانیم توسط «لوله» دعا روح خداوند را «استنشاق» کنیم و همواره زنده بمانیم. خلاصه آن که ما باید خویشتن را بشناسیم و چون خود را شناختیم، به نیاز خویش نیز آگاه خواهیم گشت، و برای شناخت خداوند که نیاز ما را تنها او به طور کامل برآورده می‌سازد بکوشیم. «جهان خدا را شناخته است.» و او را نمی‌شناسد؛ «اما من تو را شناختم» و این‌ها شناخته‌اند که تو مرا فرستادی؛ «پدر را هیچ کس نمی‌شناسد جز پدر، و نه پدر را کسی می‌شناسد غیر از پدر...» (یوحنا ۱۷ : ۲۵؛ متی ۱۱ : ۲۷).